

از بین رفتن بعضی امکانات تصریفی فعلی در زبان فارسی جدید و پیامدهای آن

مهرداد نغزگوی کهن^۱
زهرا حکیم آرا^۲

چکیده

تصریف و واژه‌سازی از مؤلفه‌های اصلی نظام صرفی زبان به شمار می‌روند. تصریف ناظر بر استفاده از وندها برای باز نمودن روابط دستوری/ نحوی است. در این تحقیق ما به استفاده از وندهای تصریفی فعلی در فارسی جدید (فارسی دوره اسلامی) توجه می‌کنیم. در این دوره به خصوص بعد از قرن ششم/ هفتم هجری، وند تصریفی فعلی جدیدی به زبان فارسی اضافه نشده است؛ در عوض تعداد زیادی از وندهای تصریفی نیز از رواج افتاده‌اند. مهمترین وندهای فعلی منسوخ شده عبارتند از: پسوند «-ی» شرطی و استمراری، پسوند «-ست» برای ساخت ماضی نقلی، پسوند امر - ا، پسوندهای دعایی - اد و - ا. علاوه بر حذف وندها، کاربرد بعضی امکانات تصریفی فعلی مثل پیشوندهای می- و ب- نیز در این دوره کاهش یافته است. ما در این تحقیق ضمن به دست دادن شواهد مختلف از متون متقدم، به این حذف‌ها و کاهش‌ها در نظام تصریفی اشاره خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که زبان فارسی حداقل در نظام فعلی گرایش زیادی به تحلیلی شدن داشته است. اضافه شدن کلمات نقشی جدید (مثل فعل کمکی «داشتن») با استفاده از فرایند دستوری‌شدگی نیز مؤید این مطلب است.

واژه‌های کلیدی: تصریف، فعل، زبان‌شناسی تاریخی، دستوری‌شدگی، فارسی جدید

۱. مقدمه

تغییر در زمرهٔ یکی از خصوصیات زبان‌های زنده دنیا به شمار می‌رود. زبان تا زمانی که گویشور دارد، مانند هر پدیده دیگر انسانی، در معرض تغییر قرار دارد. این تغییر در همه مؤلفه‌های زبانی، از واژگان گرفته تا معنا، صرف، نحو و نظام واجی رخ می‌دهد. البته سرعت تغییر از زبانی به زبان دیگر و از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر متفاوت است. عوامل جغرافیایی، اجتماعی و سیاسی می‌تواند بر سرعت تغییر تأثیر بگذارد، ولی هیچگاه آن را متوقف نمی‌کند. زبان فارسی نیز در طی تاریخ پر فراز و نشیب خود همواره در معرض تغییر بوده است. تغییرات اساسی زبان فارسی بیشتر همراه با تحولات شدید اجتماعی مانند فروپاشی سلسله‌های مهم پادشاهی در ایران بوده است. بر این اساس زبان‌شناسان زبان فارسی را به سه دوره تاریخی فارسی باستان، فارسی میانه و فارسی جدید تقسیم می‌کنند. فارسی جدید که موضوع اصلی این مقاله است، با فروپاشی سلسله ساسانیان و ورود اسلام به ایران آغاز می‌گردد (اشمیت ۲۰۰۰: ۶۶، نینسن ۱۹۳۱: ۳). اطلاق یک نام برای این دوره طولانی خالی از اشکال نیست، زیرا زبان فارسی در این دوره اخیر نیز یکدست نبوده است و در آن تغییرات زیادی صورت پذیرفته است. این تغییرات تقریباً در همه جنبه‌های زبانی به خصوص نظام واجی و نظام صرفی قابل مشاهده است. به همین دلیل فارسی جدید را می‌توان به دو زیردورهٔ فارسی کلاسیک و فارسی نو تقسیم کرد. فارسی کلاسیک از قرون اولیه هجری شروع می‌شود و تا اواخر قرن هفتم هجری ادامه می‌یابد. از تقریباً قرن هشتم تاکنون را فارسی نو می‌نامیم (برای توضیحات بیشتر رک. صادقی ۱۳۵۷: ۲۹-۲۱ و نغزگوی کهن ۱۳۸۶). اولین آثار بر جای مانده از فارسی جدید به خط عربی-فارسی مربوط به قرن سوم هجری و بعد از آن است (لازار ۱۳۸۳). اکثر داده‌های این تحقیق نیز برگرفته از متون مکتوب فارسی کلاسیک است. در این تحقیق عمدتاً به متون منشور نظر داشته‌ایم و از توجه به متون منظوم صرف نظر کرده‌ایم. علت این امر در محافظه‌کارتر بودن نظم نسبت به نثر است. البته باید به این نکته توجه کرد که نوشتار به طور اعم و شعر به طور اخص در مقایسه با زبان گفتار نسبت به تغییر محافظه‌کارتر است. شعر فارسی حداقل از قرن پنجم هجری جنبه هنری و ادبی داشته و تقریباً یکنواخت و ثابت مانده است، ولی چنین تجانس و یکنواختی در نثر دیده نمی‌شود. نحو نثر آزادتر است و لغات آن متنوع‌تر است و بالاخره زبان نثر به زبان گفتار نزدیک‌تر است. به همین خاطر گاهی در آن ویژگی‌های لهجه‌ای نیز ظاهر می‌شود (رک. لازار ۱۹۶۳: ۲۲).

۲. تصریف

می‌دانیم که صرف به دو بخش تصریف و واژه‌سازی قابل تقسیم است. واژه‌سازی را نیز معمولاً به دو زیر شاخهٔ عمده ترکیب و اشتقاق تقسیم می‌کنند (گرچه واژه‌سازی تنها منحصر به این دو فرایند عمده نیست). فصل مشترک تصریف و اشتقاق در این است که در هر دو از وند استفاده می‌شود. وندهای تصریفی بر خلاف وندهای اشتقاقی واژه جدید نمی‌سازند، بلکه موجب به وجود آمدن صورت‌های مختلف یک واژه می‌شوند. با استفاده از وندهای تصریفی می‌توان ابعاد دستوری شمار، شخص، زمان دستوری، نمود، حالت و جز آن را باز نمود (برای توضیح بیشتر در مورد نقش تصریف در زبان رک. بویج ۲۰۰۵: ۱۱۲-۱۰۳). وندهای تصریفی در ساخت نحوی جمله ایفای نقش می‌کنند و در واقع فصل مشترک صرف و نحو هستند. محققان ملاک‌های متفاوتی را برای متمایز ساختن وندهای

تصریفی از اشتقاقی به دست داده‌اند. هسپلمت نیز فهرستی دوازده‌گانه از این ملاک‌ها را به دست داده است (هسپلمت ۲۰۰۲: ۷۱):

تصریف	اشتقاق
۱. به نحو ربط دارد.	۱. به نحو ربط ندارد.
۲. اجباری است.	۲. اختیاری است.
۳. آن را با کلمه بسیط نمی‌توان جایگزین نمود.	۳. می‌توان آن را با کلمه بسیط جایگزین کرد.
۴. با پایه مفهوم جدیدی نمی‌سازد.	۴. مفهوم جدید می‌سازد.
۵. معنای نسبتاً انتزاعی دارد.	۵. معنای نسبتاً عینی دارد.
۶. به لحاظ معنایی با قاعده/منظم است.	۶. احتمالاً به لحاظ معنایی بی‌قاعده است.
۷. رابطه معنایی کمتری با پایه دارد.	۷. خیلی به معنای پایه نزدیک است.
۸. کاربرد آن بدون محدودیت است.	۸. کاربرد آن محدودیت دارد.
۹. در قسمت محیطی کلمه قرار می‌گیرد.	۹. به پایه نزدیکتر است.
۱۰. تکواژگونی پایه کمتر است.	۱۰. تکواژگونی پایه بیشتر است.
۱۱. امکان معنای چندگانه صرفی وجود دارد.	۱۱. معنای چندگانه صرفی نداریم.
۱۲. تکرارپذیر نیست.	۱۲. تکرارپذیر است.

در بعضی از کتاب‌های صرف، ملاک تغییر مقوله پایه نیز به مجموعه فوق اضافه شده است. بر این اساس وندهای اشتقاقی معمولاً مقوله دستوری پایه‌ای را که به آن متصل می‌شوند تغییر می‌دهند، ولی وندهای تصریفی طبقه پایه را تغییر نمی‌دهند. این ملاک از قضا ضعیف‌ترین ملاک برای متمایز ساختن تصریف از اشتقاق است (رک. هسپلمت ۲۰۰۲: ۷۷). مثال‌های نقض این ملاک را به راحتی می‌توانیم در فارسی بیابیم. مثلاً پیشوند *نا-* در نامرد یک وند اشتقاقی است و کلمه جدید می‌سازد، ولی طبقه کلمه‌ای را که به آن متصل می‌شود تغییر نمی‌دهد؛ به عبارت دیگر *نا-* یک پیشوند مقوله‌خشی (category neutral) است. از طرف دیگر پسوند مصدر ساز *-an* در فارسی که بیشتر خصوصیات وندهای تصریفی را دارد، طبقه پایه را تغییر می‌دهد و فعل را تبدیل به اسم می‌کند؛ بنابر این یک پسوند مقوله‌نما (category determining) است (رک. بویج ۲۰۰۵: ۵۴). البته ملاک‌های دوازده‌گانه جدول فوق نیز قطعی نیست (برای فهرست‌های مشابه مربوط به تمایز تصریف از اشتقاق رک. بویج ۲۰۰۵: ۱۱۵-۱۱۲، پلاگ ۲۰۰۳: ۱۷). برای حل معضل عدم قطعیت ملاک‌ها در متمایز ساختن وندهای اشتقاقی از تصریفی بعضی از زبان‌شناسان قائل بر رویکرد طیفی (continuum approach) هستند. در این رویکرد همه ملاک‌های فوق حائز اهمیت هستند، و یک وند تصریفی می‌تواند با بیشتر این ملاک‌ها تطابق داشته باشد و با بعضی تطابقی نداشته باشد. به عبارت دیگر، بعضی از وندها می‌توانند تصریفی‌تر از وندهای دیگر باشند (برای توضیحات بیشتر رک. هسپلمت ۲۰۰۲: ۸۱-۷۹). کلیه وندهایی که در این تحقیق از آنها بحث می‌شود، دارای خصوصیات تصریفی قوی هستند، زیرا منطبق بر اکثریت ملاک‌هایی هستند که برای وندهای تصریفی برشمرده شده است. در این مقاله برای جلوگیری از اطاله کلام از بحث بیشتر در مورد انطباق وندهای مورد نظر با این ملاک‌ها صرف نظر کرده‌ایم.

۳. چگونگی تکوین وندهای تصریفی

زبان‌ها به لحاظ استفاده از امکانات تصریفی با یکدیگر فرق دارند. مثلاً در بعضی از زبان‌ها جنس دستوری در مطابقت نقش ایفا می‌کند یا در بعضی دیگر از نشانه‌های حالت برای باز نمودن روابط دستوری استفاده می‌شود؛ در حالی که در بقیه نه جنس دستوری حائز اهمیت است و نه نشانه‌های حالت. گاهی این تفاوت را می‌توان در تعداد وندهای تصریفی برای یک بُعد دستوری مشاهده کرد. مثلاً برای جمع بستن اسامی، یک زبان ممکن است از دو پسوند دستوری استفاده کند؛ در حالی که در زبان دیگر تعداد پسوندهای جمع به مراتب بیشتر باشد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که دلیل این تفاوت چیست؟ و اصلاً امکانات تصریفی چگونه وارد یک زبان می‌شود؟ به طور کلی برای توضیح چگونگی اضافه شدن امکانات تصریفی به زبان دو دلیل برون‌زبانی و درون‌زبانی قابل طرح است.

دلیل اصلی برون‌زبانی همان اثر زبان‌های مجاور بر یکدیگر و وارد شدن وندهای تصریفی از زبانی به زبان دیگر است. مثلاً بعضی پسوندهای تصریفی برای جمع بستن اسم (مثل - ات، - ین) از زبان عربی وارد زبان فارسی شده است. در ساخت فعل نیز (در بعضی متون قرون متقدم) وارد شدن پیشوند ها- از گویش‌های محلی به زبان فارسی را می‌توانیم مشاهده کنیم. پیشوند تصریفی مزبور بعدها از بین رفته است (در مورد منشأ این پیشوند تصریفی رک. ناتل خانلری ۲، ۱۳۷۴، ۲۱۹؛ صادقی ۱۳۷۰: ۱۴۱؛ و نغزگوی کهن ۱۳۷۸: ۲۲۶).

دلیل درون‌زبانی تکوین امکانات تصریفی را می‌توان با استفاده از چارچوب دستوری‌شدگی (grammaticalization) توضیح داد. دستوری‌شدگی ناظر بر یکی از ساز و کارهای مهم تغییر زبانی است. در دستوری‌شدگی، واحدهای واژگانی / قاموسی به صورت واحدهای دستوری در می‌آیند و یا واحدهای دستوری، دستوری‌تر می‌شوند. براساس شواهد موجود از زبان‌های مختلف، زبان‌شناسان برای اینگونه تغییرات مراحل را در نظر گرفته‌اند و آنها را با نموداری با عنوان نمودار مرحله‌ای دستوری‌شدگی (cline of grammaticality) باز می‌نمایند (ویشر ۲۰۰۶):

جزء واژگانی آزاد < کلمه نقشی < واژه‌بست < وند تصریفی (< صفر)

بر طبق این نمودار، به مرور زمان کلمات واژگانی به کلمات نقشی تبدیل می‌شوند، کلمات نقشی به صورت واژه‌بست در می‌آیند، واژه‌بست‌ها تبدیل به وندهای تصریفی می‌شوند و اگر تغییر تا آخرین مرحله ادامه یابد، وندهای تصریفی صورت آوایی خود را از دست می‌دهند و تبدیل به صفر می‌شوند. مثلاً در زبان فارسی فعل قاموسی *خو/ستن* در بعضی از کاربردهای خود به صورت کلمه نقشی در آمده است و برای نشان دادن زمان دستوری آینده از آن استفاده می‌شود (فعل کمکی *will* در انگلیسی و *werden* در زبان آلمانی نیز که نقش مشابهی دارند، به همین ترتیب ساخته شده‌اند). پیشوند می- نیز ابتدا واژه‌ای مستقل بوده است و بعد از تبدیل شدن به واژه-بست، کم کم به صورت پیشوند تصریفی در آمده است.

با توجه به گفتار فوق به راحتی می‌توان به وجود آمدن وندهای تصریفی و سپس از بین رفتن آنها در زبان را توضیح داد. اکثر وندهای تصریفی در زبان‌ها از رهگذر تبدیل واژه‌بست‌ها به وندهای تصریفی به وجود آمده‌اند. با توجه به اینکه از قرن هفتم هجری به بعد وند تصریفی جدیدی به نظام فعلی فارسی اضافه نشده است و تنها با از

بین رفتن وندهای تصریفی مواجه بوده‌ایم، در این مقاله بیشتر به از بین رفتن وندهای تصریفی فعلی یا کاهش موارد کاربرد آنها اشاره خواهیم کرد (برای توضیح بیشتر در مورد چگونگی تکوین امکانات دستوری از رهگذر ساز و کار دستوری‌شدگی رک. نغزگوی کهن ۱۳۸۷).

۳.۱. نمودار دستوری‌شدگی و درجه ترکیب در زبان‌ها

زبان‌شناسان بر آنند که زبان فارسی طی گذر زبان تحلیلی‌تر شده است (مثلاً رک. صادقی ۱۳۵۷: ۳ و ۷). تحلیلی‌تر یا ترکیبی‌تر شدن یک زبان را معمولاً با درجه ترکیب (degree of synthesis) می‌سنجند. منظور از درجه ترکیب نسبت تعداد تکواژها در کلمه است (هسپلمت ۲۰۰۲: ۵). در محاسبه درجه ترکیب، تمایزاتی مثل تمایز وندهای تصریف از وندهای اشتقاق مطرح نیست. به زبان به صورت خطی و ایستا نگریسته می‌شود و سعی می‌شود با شناسایی تکواژها و شمردن کلمات موجود در یک متن درجه ترکیب مشخص شود. شناسایی تعداد تکواژهای یک زبان خالی از اشکال نیست، مخصوصاً وقتی ما از ترکیبی یا تحلیلی‌تر شدن یک زبان در طی زمان سخن به میان می‌آوریم؛ زیرا اولاً باید از گذشته زبان مورد بحث متونی بر جای مانده باشد (خوشبختانه این امر در مورد زبان فارسی صادق است و زبان فارسی از جمله زبان‌هایی است که دارای سنت غنی نوشتاری است و تقریباً ما از هر دوره‌ای از آن متونی را در دست داریم). دوم آنکه شناسایی تکواژهای یک زبان در دوره‌های گذشته بسیار مشکل است. چه بسا کلمه‌ای از متون قدیمی را ما به اشتباه کلمه بسیط فرض کنیم و آن کلمه اشتقاقی یا مرکب باشد و یا برعکس با توجه به اطلاعات مربوط به زبان امروز، کلمه‌ای بسیط را اشتقاقی یا مرکب بدانیم (هر دو این موارد را اشتقاق عامیانه می‌دانند). عدم تشخیص تکواژهای سازنده کلمات در یک زمان معین باعث می‌شود که درجه ترکیب به طور اشتباه محاسبه شود. بنابر این باید روش‌های جایگزین مطمئن‌تری برای این کار برگزید. یکی از این روش‌ها می‌تواند توجه صرف به امکانات تصریفی یک زبان باشد. از آنجا که امکانات تصریفی با نحو جمله در ارتباط هستند، تشخیص آنها و شناسایی‌شان بسیار آسان‌تر از مثلاً وندهای اشتقاقی است. از طرف دیگر به علت آنکه معمولاً وندهای تصریفی بسامد بالایی دارند، تغییر در تعداد آنها می‌تواند اثر بیشتری بر تحلیلی‌تر شدن یا ترکیبی‌تر شدن یک زبان بگذارد. بنابرین در این تحقیق ما برای پی بردن به تحلیلی‌تر شدن یا ترکیبی‌تر شدن زبان فارسی تنها به امکانات تصریفی توجه کرده‌ایم تا از این رهگذر از اشتباهات مربوط به شمارش تکواژها مصون بمانیم. با این تغییر در شیوه نگاه باید مفهوم تحلیلی و یا ترکیبی بودن یک زبان نیز مورد تجدید نظر قرار گیرد. یعنی ما در اینجا می‌گوییم زبان فارسی مثلاً به لحاظ امکانات تصریفی تحلیلی‌تر یا ترکیبی‌تر شده است و اصلاً از پرداختن به واژه‌سازی صرف نظر می‌کنیم. با این تفسیر تحلیلی‌تر شدن فارسی به لحاظ دستوری عملاً به معنای آن است که امکانات تصریفی این زبان می‌بایست در گذر زمان کاهش یافته باشد. سعی ما در این مقاله این است که با توجه به متون مکتوب فارسی و نیز داده‌های موجود در کتاب‌های دستوری عمدتاً سنتی نشان دهیم که امکانات تصریفی فعلی فارسی جدید به لحاظ بسامد نوع (type frequency) رو به کاهش گذاشته است. منظور از بسامد نوع، تعداد یک واحد/جزء در زبان است. بنابر این در اینجا وقتی صحبت از بسامد نوع وندهای تصریفی فارسی می‌کنیم، منظورمان تعداد وندهای تصریفی در زبان فارسی است. در اینجا به بسامد مورد (token frequency) یعنی به میزان

کاربرد هر یک در متون کاری نداریم (برای توضیحات بیشتر در مورد بسامد نوع و بسامد مورد رک. بائر ۲۰۰۴: ۴۷-۴۸). شواهد ما مبین آن است که در طی حدود هزار سال تعدادی از وندهای تصریفی فعلی فارسی از بین رفته‌اند و در بعضی موارد امکانات تحلیلی وظیفه آنها را به عهده گرفته‌اند. به عبارتی دستگاه تصریف فارسی رو به سادگی گذاشته است.

۴. حذف وندهای تصریفی از زبان فارسی

تقریباً از قرن هفتم هجری وندهای تصریفی فعلی رو به کاهش گذاشته است. در زیر به پسوندهای منسوخ شده تصریفی و نقش آنها اشاره می‌کنیم.

۴. ۱. پسوندهای تصریفی منسوخ

۴. ۱. ۱. پسوند -ی

پسوند -ی یکی از نشانه‌های مهم زبان فارسی دری کهن است که کاربرد آن در تمامی متون متقدم حداقل تا قرن هفتم هجری دیده می‌شود. این پسوند در فارسی امروزی به کلی از بین رفته است. پسوند -ی در ساخت نوعی ماضی استمراری و وجه شرطی تحقق نیافتنی به کار می‌رفته است^۱:

۴. ۱. ۱. ۱. ماضی استمراری

در دوران متقدم فارسی حداقل از سه نوع ساخت برای به دست دادن ماضی استمراری استفاده می‌شده است (نغزگوی کهن ۱۳۷۸: ۱۹۰-۱۹۲). در دو نوع ماضی استمراری از پسوند تصریفی -ی استفاده می‌شده است. هر دو این ساخت‌ها از بین رفته‌اند:

الف. (-) + بن ماضی + شناسه + -ی

این ساخت ناظر برانجام یافتن کاری به طور عادت در گذشته است. ناتل خانلری این نوع ماضی را ماضی پیاپی نامیده است که اغلب با قیدهایی چون هر، گاه و جز آن همراه است (ناتل خانلری ۱۳۷۴، جلد ۲، ۲۳۵ و ۲۳۷). در جملات زیر می‌توانیم کاربرد این ساخت را مشاهده نماییم:

هر گاه که بشنودندی ایشان میل کردی دل ایشان به ایمان و چون نشنودندی ور ایشان بماندندی متحیر (یا حقی، قرآن ری، ۴).

اول آن جایگاه را ماته گفتندی (ابن اسفندیار، تاریخ طبرستان، ۷۱).

نام هر کسی که پیش او یاد کردندی گفندی نشاید (نرشخی، تاریخ بخارا، ۵).

عادت وی آن بود که هر روزی طعام بخوردی با آن زنان (نرشخی، تاریخ بخارا، ۱۰۱).

در این دو سال هر آرزو که مرا بود از انواع نعم ازو حاصل کرده با من خوردی و خفتی و هیچ راز از من ننهفتی (راوندی، راحه، ۴۹).

ب. می - + بن ماضی + شناسه + -ی

این ساخت برای تأکید بر استمرار فعل به کار رفته است:

مادر مسکین با دل حزین اشک می‌باریدی و آه حسرت می‌کشیدی (دقایقی مروز، بختیارنامه، ۳۲).

با علما موانست تمام داشتی و با شعرا و ندما روز می‌گذاشتی (راوندی، راحه، ۴۲).

رسول عادت داشتی که برفتی و تنها بر کوه حراء بنشستی و در آلاء و نعماء حق تعالی تأمل می‌کردی (ابوالفتوح

رازی، تفسیر، ۱، ۳۵).

۴. ۱. ۱. ۲. وجه شرطی (تحقق نیافتنی)

این وجه برای مواردی که غیر واقعی هستند (چون بیان خواب و آرزو و شرط و جز آن) و احتمال وقوع آنها

نمی‌رود به کار رفته است. وجه شرطی تحقق نیافتنی را می‌توان در ساخت‌های زیر مشاهده کرد:

۴. ۱. ۱. ۲. ۱. مضارع

در دو نوع ساخت مضارع این پسوند به کار رفته است:

الف. بن مضارع + شناسه + -ی / -ید

اگر جان شیرین را عوض شناسمی لبیک زنان احرام خدمت گیرمی (منشی، کلیله و دمنه، ۲۸۶).

آرزو می‌برم که کاشکی این سوره را نخوانمی (واعظ، فضائل بلخ، ۶۸).

لو کائوا یعلمون اگر دانندید (رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار، ۲۸۴).

ب. اسم یا صفت + -ست + -ی :

اگر من این نبایدی گفتن بهترستی (میهنی، اسرار التوحید، ۳۱۰).

و اگر نه آنستی که شرح مساوی آن مدموم سیرت با برام می‌کشید (زیدری، نفثه، ۶۲).

و گر مرا هزار جانستی و بدانی که در سپری شدن آن ملک را فایده است ... در یک ساعت بترک همه بگویمی (منشی، کلیله و دمنه، ۱۳۹).

لایق قدر من آنستی که با زاغی بدیوار باغی بر خرامان همی رفتمی (سعدی، گلستان، ۱۶۸).

چنانستی که رأی العین مطالعه می‌کنمی که ترکان مسجد جامع بلخ را خراب می‌کنندی (واعظ، فضائل بلخ، ۲۲).

چنان باشد که گوئی با کافران شریکستی در ویران کردن اسلام (واعظ، فضائل بلخ، ۱۱۰).

همچنانم که گوئی دانه بر تابه بریانستی (واعظ، فضائل بلخ، ۷۹).

۴. ۱. ۱. ۲. ۱. ماضی (نقلی)

در ساخت‌های ماضی / ماضی نقلی زیر می‌توان کاربرد پسوند -ی را مشاهده کرد:

الف. (ب-) + بن ماضی + شناسه + -ی

لند با خود گفت ای دریغا اگر نزدیک لشکرگاه بودی او را به دست باز دادمی (افشار، اسکندرنامه، ۴۹۰).

اگر دبیران بزدین بگذاشتدی پادشاهان همه آن خوردندی (راوندی، راحه، ۳۲).
 کاشکی هرگز ترا ندیدمی و از تو کلیچه نخریدمی (ظهیری، سندبادنامه، ۲۰۹).
 اگر بجای او میکائیل بودی، ما بدان شاد بودیمی و بتو بگرویدیمی (نیشابوری، تفسیر بصائر، ۱۱۴).
 اینجا کسی نبوده است که او را مراعاتی کردی (میهنی، اسرار التوحید، ۳۵۳).
 کاشکی چاره دانستیمی تا ما را دارویی به چنگ آمدی (بخاری، داستان‌های بیدپای، ۱۰۹).

به ندرت از ساخت «می - + بن ماضی + شناسه + ی» در این وجه استفاده شده است:
 کاشکی بود ... دل با من می‌ساختی تا انگشت بلب باز نهادمی (زیدری، نغته، ۱۲۰).

ب. صفت مفعولی + (-ام، -ای، -است، -ایم، -اید، -اند) + ی.
 بسامد وقوع این ساخت بسیار کم است:
 و می‌خواهند از تو تعجیل عذاب، و اگر حکم نرفته‌استی به مدت نام برده آمدستی شان عقاب (نسفی، تفسیر، سوره ۲۹، آیه ۵۳).

پ. صفت مفعولی + ماضی مطلق فعل بودن + ی.
 این ساخت نیز به ندرت مورد استفاده قرار گرفته است:
 اگر زمان محنت منقضی گشته بودی خلاص یافتی (جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ۳۵۶).
 اگر ندانسته بودمی به خدمت نیامدمی (ارّجانی، سمک عیار، ۱، ۴۱).

ت. (ب -) + بن ماضی + ضمیر متصل + ی.
 بسامد وقوع این ساخت نیز کم بوده است:
 ارمناشاه گفت کاشکی مهران وزیر در جهان نبودی و ما او را ندیدمانی (ارّجانی، سمک عیار، ۱، ۳۸۱).
 اگر نه آنستی ما از گرمای دوزخ بسوختمانی (ابوالفتوح رازی، تفسیر، ۱، ۱۵۷).
 بایستی چون شما را ناپارسانی او معلوم شد، غوغا نکردتانی (افشار، اسکندرنامه، ۲۳۴).
 ندا آمد که بگوی که دوزخ می‌گوئی که اگر تو بنده بودتی امر او را منقاد بودی و از امر او بیرون نیامدتی (عطّار نیشابوری، تذکره الاولیاء، ۱۳، ۲).
 اگر ما را وسع مؤنت و اخراجات لشکر خراسان دست داد، آن اعمال با تدبیر دیوان خویش گرفتمانی و با دیگر ممالک‌ها مضاف کردمانی (جرفادقانی، ترجمه تاریخ یمینی، ۱۱۱).
 اگر بدیدیتی یا محمد فرشتگان را... کاری بسی عظیم دیدیتی در آن زمان (نسفی، تفسیر، ۲۵۵).
 اگر چنان بودی که به خواستاری دختر آمده بودی دختر به وی دادمانی، تا هر دو جانب یکی بودی (ارّجانی، سمک عیار، ۱، ۱۱۶).
 تا بیرون آمدمانی هزار سوار از مشاهیر... بر در سرای او گرد آمده بودی (نظامی، چهار مقاله، ۱۲۶).

بهار (۱۳۷۵، جلد ۲: ۱۴۲) این ساخت را از جمله صیغ بسیار کهنه دری می‌داند که آن را بلعمی و صوفیه زیاد به کار برده‌اند. سپس وی نام «جمع‌های انشائی خاص» را بر روی این ساخت می‌گذارد. ابوالقاسمی (۱۳۷۵: ۲۰۲ -

(۲۰۱) معتقد است ساخت مزبور به روش فعل‌های ماضی متعدی ایرانی میانه غربی ساخته شده است. با توجه به شواهد موجود و صرف نظر از زمان دستوری افعال پسوند -ی بیشتر به فعل‌هایی متصل شده است که از نظر شخص و شمار اول شخص مفرد، سوم شخص مفرد، اول شخص جمع و سوم شخص جمع بوده‌اند. در متون ی بعد از شناسهٔ دوم شخص مفرد و جمع کمتر دیده شده است.

در بعضی از متون قدیمی‌تر صورت -ید نیز در کنار -ی به کار رفته است :

اگر دانندید (رشیدالدین میبیدی، کشف الاسرار، ۲۸۴).

-ید / -ید از بقایای هیذ فارسی میانه است. صورت ید در طبقات الصوفیه خواجه عبدالله نیز به کار رفته است.

لازار (۱۳۴۰) معتقد است که این گونه کاربرد در متون مختلف بی‌شک تحت تأثیر لهجهٔ هرات بوده است.

۴. ۱. ۲. پسوند -ست

“یکی از روش‌های ساخت ماضی نقلی در قرن‌های اولیه هجری استعمال صفت مفعولی با صورت‌های متصل مضارع اخباری فعل «بودن» ((استم، (ا)ستی، (ا)ست، (ا)ستیم، (ا)استید، (ا)استند) است که در شعر و گاهی نثر به کار رفته است. در اینجا «ست، نیست ماده مضارع فرض شده و مانند هر فعل مضارع دیگر صرف شده است» (ابوالقاسمی ۱۳۷۵ : ۲۰۹). مقدسی دربارهٔ این ساخت می‌گوید: “مردم نیشابور سینی بیفایده (به بعضی صیغه‌های فعل) می‌افزودند؟” مقدسی در کتاب خود بخردستی، بگفتستی، بختتستی را به عنوان شاهد به دست داده است (به نقل از ناتل خانلری ۱۳۷۴، ۲، ۲۵۸). این گونه افعال را بهار افعال نیشابوری می‌نامد (بهار ۱۳۷۵، ۲، ۴۵، نیز همو ۱، ۲۵۴ و ۲۴۷). این ساخت تنها مخصوص نیشابور نیست و هنوز در بعضی زبان‌های ایرانی دیده می‌شود (رک. نغزگوی کهن ۱۳۸۲). در متون متقدم نیز تنها در متونی که در ناحیه نیشابور نوشته شده‌اند به کار نمی‌رفته است:

و می‌خواهند از تو تعجیل عذاب و اگر حکم نرفته‌استی به مدت نام برده آمدستی شان عقاب (نسفی، تفسیر، سوره ۲۹، آیه ۵۳).

ای فرزندان آدم حقیقت بیافریدستیم و شما جامه‌بی تا بپوشی عورت خویش‌تان (یاحقی، قرآن ری، ۱۴۰)

ناتل خانلری (همان) شواهدی را از کتاب‌های تاریخ بلعمی، زادالمسافرین، التفهیم، و جز آن به دست می‌دهد که در آنها این ساخت به کار رفته است و سپس از قول لازار می‌نویسد “چند تن از دانشمندان شوروی در بارهٔ این صورت ماضی نقلی در گویش‌های کنونی ایران تحقیق کرده‌اند و به موجب این تحقیقات امروز نیز در گویش‌های بدخشان و قراتکین و کولاب (در تاجیکستان) و کابل صیغهٔ ماضی نقلی به این صورت متداول است.”

۴. ۱. ۳. پسوند -ا

این پسوند در فعل امری و دعایی به کار می‌رفته است. هر چه به قرون ششم و هفتم نزدیک‌تر می‌شویم، کاربرد

این پسوند کاهش می‌یابد:

۴. ۱. ۳. ۱. کاربرد در فعل امر

هیچ کار را **مشائیا** که شایسته هر کار که گشتی در بند آن بماندی (میهنی، اسرار التوحید، ۳۰۲).
 مؤمنان مشغول **مکنداتان** مالها تان و فرزندان تان از یاد کردن آفریدگار خالقان (نسفی، تفسیر، ۱۰۶۲).
 و **بترسیا** آن کسانی که بازماند ترکت از پس ایشان و فرزندان که بیمار و می‌ترسند ور ایشان و بترسید از خدای (یا حقی، قرآن ری، ۷۲).
 و **بنویسیا** میان شما دبیری بعدل و سر وا نزنند دبیر که وا ننویسد چنانک در آموخت (یا حقی، قرآن ری، ۴۴).
 پیغامبر صلی الله علیه دانست که دروغ می‌گوید او را دعای بد کرد و گفت هرگز **متوانیا** (نیشابوری، تفسیر بصائر، ۱۴۸).
 لازار (۱۹۶۳، بند ۷۶۴) بر آن است که پسوند مذکور در فارسی میانه با فعل امر، التزامی، و ندا به کار می‌رفته است. صادقی (۱۳۵۰: ۵۵) الفی را که بعد از سوم شخص مضارع آمده است نشانه‌ای برای امر غایب می‌داند.

۴. ۱. ۳. ۲. کاربرد در فعل دعایی

من این مثل از بهر آن یاد کردم تا **بادا** که دل شما میان و گردنده بود (بخاری، داستانهای بیدپای، ۱۹۳).
مبادا که چشم زخمی رسد (افشار، اسکندرنامه، ۱۰۷).
 ایمنی **بادا** ترا یا محمد از خداوندان دست راست (یا حقی، قرآن ری، ۵۵۸).

۴. ۱. ۴. ۱. ۴. پسوند -اد

این پسوند در وجه دعایی به کار می‌رفته است. بسامد وقوع این پسوند پایین بوده است و معمولاً در مقدمه کتاب‌ها که جنبه ادبی بیشتری دارد و زبان آن محافظه‌کارتر است دیده می‌شود. وجه دعایی دنباله مضارع التزامی فارسی میانه است و به صورت زیر ساخته می‌شود:
 (ب-) + بن مضارع + -اد

-اد (*-ād*) بازمانده شناسه سوم شخص مفرد مضارع التزامی فارسی میانه است. سایر شناسه‌های مضارع التزامی فارسی میانه متروک شده است (رک: ابوالقاسمی ۱۳۷۵: ۲۰۵ - ۲۰۴؛ صادقی ۱۳۵۷: ۳۶). بنابراین در غالب متون این ساخت یک صیغه بیشتر ندارد و آن صیغه سوم شخص مفرد است. گفته شمس قیس رازی در المعجم (ص ۲۲۰) نیز این امر را تأیید می‌کند:

«حرف دعا - و آن الف و ذالی است که در اواخر افعال معنی دعا دهد چنانک برساذ و بدهاذ و صیغت خاصه دعاء باذ و مباد [است] و در اصل بواذ و مباد بوده است».

چند مثال دیگر از متون فارسی کلاسیک:

هلاک **کنادشان** آفریدگار خلق (نسفی، تفسیر، ۱۰۶۱).

زندگانی [او] ... دراز **باد** (اتابک جوینی، عتبه الکتبه، ۱۰۴).

خدای تعالی بروی رحمت **کناد** (نرشخی، تاریخ بخارا، ۱۲۷).

در دارالملک همذان خاندان علویان و دودمان سادات که تا قیامت **بماناد** (راوندی، راحه، ۴۵).

تا منقرض عالم درین خاندان مبارک ایشان باقی دارد (نجم رازی، مرصاد العباد، ۲۱).

همانطور که قبلاً گفتیم این ساخت غالباً یک صیغه بیشتر ندارد، ولی در متون به مواردی نیز برخورد نموده‌ایم که در آن فعل دعایی سوم شخص جمع به قیاس با شناسه سوم شخص مفرد این فعل ساخته شده است:

همیشه خرم و آسوده باندند و شاد و آباد (میهنی، دستور دبیری، ۹۹).

ابوالقاسمی (۱۳۷۵ : ۲۰۴-۲۰۵) اظهار می‌دارد که در بعضی از متون به قیاس با صیغه رایج وجه دعایی (یعنی سوم شخص مفرد)، صیغه اول شخص مفرد (مثل «مبینام» خاقانی، ص ۳۰۶) و دوم شخص مفرد (مثل «بادی»، خاقانی، ص ۳۵۰) نیز به کار رفته است (شواهد ذکر شده به نقل از همو است). «در رساله روحی انارجانی، که به زبان مردم تبریز در قرن دهم و یازدهم هجری نوشته شده، صورت اول شخص مفرد و سوم شخص جمع وجه دعایی به کار رفته است: مرسام، مهانام، میواند (ایران کوده، ش ۱۰، ص ۹ و ۱۲) مؤلف برهان قاطع نیز که تبریزی بوده صورت اول شخص مفرد آن را در جمله «در پای تو میرام» نقل کرده است (برهان قاطع، مقدمه، ص کب)» (صادقی ۱۳۵۷ : ۳۷). البته این مورد که زبان مردم شهر تبریز در قرن دهم و یازدهم هجری زبانی جز ترکی بوده باشد، با شک و تردید بسیار همراه است.

۵. کاهش کاربرد وندهای تصریفی

پیشوندهای تصریفی می- و ب- در دوره فارسی کلاسیک بسیاری از خصوصیات واژه‌بست‌ها را داشته‌اند و کاربرد آنها نیز بسیار گسترده‌تر از امروز بوده است. این دو جزء ابتدا کلمات تمام عیار مستقلی بوده‌اند و بعدها با از دست دادن استقلال خود در مقام جزئی از فعل بازنحلیل شده‌اند (نغزگوی کهن ۱۳۸۷). شواهد زیر نشان دهنده آن است که می- و ب- در قرون اولیه هجری به انواع فعل‌ها متصل می‌شده‌اند:

نوع فعل	جزء پیش فعلی	شاهد
مضارع اخباری	«ب-»	بمی‌گردانی (میهنی، اسرار، ۸۷)، ندانست که کشنده را بکشند [=می‌کشند] (جرفادقانی، ترجمه تاریخ‌مینی، ۳۵۴)
	«می-»	اما اسباب و اوتاد را اجزا می‌خوانیم (نصیرالدین طوسی، معیار، ۱۷۷).
ماضی مطلق	«ب-»	زنی را به یک خانه درم بخردیدم و به دوست دینار بفروختم (افشار، اسکندرنامه، ۱۷۹).
	«می-»	(شاهدی یافت نشد)
ماضی استمراری	«ب-»	هر گاه که بشنودندی ایشان میل کردی دل ایشان به ایمان و چون نشنودندی ور ایشان بماندندی متحیر (یاحققی، قران ری، ۴).
	«می-»	تا یک ماه شرم می‌داشتم کی نیک بروی مبارک او نگاه کنم (قیس، معجم، ۴۱۰).
		هر روز یگان دوگان ماهی می‌گرفتمی و بدان روزگار کرانه می‌کرد (منشی، کلیله و دمنه، ۸۳).
ماضی نقلی	«ب-»	خواجه بعد از پانصد سال زفان بنفرین و لعنت رافضیان دراز بکرده است (قزوینی، نقض، ۳۹۳).
		ای فرزندان آدم حقیقت بیافریدستیم ور شما جامه‌یی تا بپوشی عورت خویش تان (یاحققی، قران ری، ۱۴۰).

	«می-»	(شاهدی یافت نشد)
ماضی نقلی استمراری	«ب-»	(شاهدی یافت نشد)
	«می-»	آن پادشاه بزرگوار را طبع شعر بوده است و گاه‌گاه ابیات آبدار می‌گفته است (عوفی، لباب، ۳۵).
ماضی بعید (قبل از صفت مفعولی)	«ب-»	مقام گرفت به جوار جهودان که از بیت المقدس بگریخته بودند (بهار، مجمل‌التواریخ، ۱۵۱) (به نقل از خانلری ۱۳۷۴، ۲، ۲۶۴).
	«می-»	(شاهدی یافت نشد)
ماضی بعید استمراری	«ب-»	(شاهدی یافت نشد)
	«می-»	هندوان در وی اعتقاد داشتندی و او سخن شیخ‌الاسلام بازیشان می‌گفته بود (غزنوی، ژنده، ۱۷۳).
ماضی التزامی	«ب-»	هر که فاتحه‌الکتاب بخواند، همچنان باشد که صد و چهار کتاب بخوانده باشد (ابوالفتوح، تفسیر، ۱، ۲۳۰).
	«می-»	(شاهدی یافت نشد)
مضارع التزامی	«ب-»	اگر من بمیرم هرگز در مثل این مشربه آب نخورم (عوفی، جوامع، ۱۰۸).
	«می-»	مراد و آرزوست یکی آنکه تا سخنی از سخن‌ها او می‌شنوم دیگر آنکه تا کسی از کسان او می‌بینم (عطار، تذکره، ۱، ۲۳).
آینده (کاربرد قبل از فعل کمکی)	«ب-»	حاجتی بخوام خواست (بخاری، داستانهای بیدپای، ۴۸).
	«می-»	(شاهدی یافت نشد)
فعل دعایی	«ب-»	در دارالملک همذان خاندان علویان و دودمان سادات که تا قیامت پیماناد (راوندی، راحه، ۴۵).
	«می-»	(شاهدی یافت نشد)
شرطی تحقق نیافتنی	«ب-»	اگر بجای او میکائیل بودی، ما بدان شاد بودیمی و بتو بگرویدیمی (نیشابوری، بصائر، ۱۱۴).
	«می-»	اگر نه آنستی ما از گرمای دوزخ بسوختمانی (ابوالفتوح، تفسیر، ۱، ۱۵۷).
مصدر ^۲	«می-»	کاشکی بود ... دل با من می‌ساختی تا انگشت بلب باز نهادمی (زیدری، نفثه، ۱۲۰).
	«ب-»	ای پسر بمجرد این خیال باطل نشاید روی از تربیت ناصحان بگردانیدن (سعدی، گلستان، ۱۰۷).
امر فعل ساده ^۳	«می-»	و از آفریدگار عزّ اسمّه توفیق خواستیم تا آنچه در خاطرست از عدل گسترانیدن ... و تخفیف مسلمانان فرمودن و برایشان ترحم می‌نمودن ... بجای آریم (اتابک الجونی، عتبه، ۱۵).
	«ب-»	او را گفتم بر اسب من بنشین و بگریز (نرشخی، تاریخ بخارا، ۱۲۵).
امر فعل مرکب	«می-»	برو شهر بلخ را بنا می‌کن (واعظ، فضائل بلخ، ۱۶).
	«ب-»	با فعل مرکب به کار نمی‌رود.
فعل‌های شبه معین	«می-»	این بره را بریان پاره می‌کن و در پیش من می‌نه (غزنوی، ژنده، ۵۷).
	«ب-»	شیخ گفت لابد طعام بپاید سوخت (واعظ، فضائل بلخ، ۲۲۵)، عقیب این حال رایات اعلی را بر صوب موغان حرکت بیایست فرمود (زیدری، نفثه، ۱۷)، این نه بلائیست که از وی بتوان گریخت (بلخی، مقامات حمیدی، ۱۱۸).
	«می-»	می‌بایست که بندهای استخوان سینه استوار باشد (جرجانی، ذخیره، ۷۵)، طاهر گفت ای پهلوان کسی سمک را نمی‌شاید دید (ارجانی، سمک، ۱، ۶۴۰)، من از بیم تو تعهد او نمی‌یارستم کردن (افشار، اسکندرنامه، ۱۷۹)، از ترس پیشانی منست که هزار فرسنگ در هزار فرسنگ درویشگان خوش می‌توانند خفت (راوندی، راحه، ۷۹).

شواهد جدول فوق مربوط به متون مکتوبی است که تا قرن هفتم هجری به رشته تحریر درآمده‌اند. در فارسی امروز کاربرد دو جزء می- و ب- بسیار محدودتر شده است. به طور مشخص «می-» در وجه التزامی افعال، در ساخت مصدر یا فعل امر دیگر کاربردی ندارد. علاوه بر این، جزء می- با صیغه‌های مختلف فعل‌هایی چون بودن، داشتن و بایستن نیز به کار نمی‌رود (نیز رک. فرشیدورد ۱۳۵۲). جزء ب- نیز تنها دیگر در وجه التزامی و ساخت فعل امر کاربرد دارد و در بقیه موارد دیگر به کار نمی‌رود.

۶. افزایش امکانات تحلیلی

از جمله امکانات تحلیلی دستوری که در فارسی امروز کاربرد دارد فعل معین داشتن است. این فعل بعد از دوره کلاسیک با استفاده از سازوکار دستوری‌شدگی به زبان فارسی اضافه شده است. داشتن در بعضی از کاربردهای خود از معنای اولیه خود تقریباً تهی شده و در مقام سازه‌ای از فعل بازتحلیل شده است. در این کاربرد، داشتن بیانگر نمود مستمر است:

دارم می‌روم، داری می‌روی، دارد می‌رود و غیره

داشتم می‌رفتم، داشتی می‌رفتی، داشت می‌رفت و غیره

این کاربرد بسیار متاخر است و دهقان (دهقان ۱۹۷۲: ۲۰۲) بر آن است که دهخدا اولین نویسنده‌ای است که در نوشتار (در چرند و پرند) از آن استفاده کرده است؛ علاوه بر این وی احتمال می‌دهد این کاربرد ناشی از لهجه تهرانی باشد (همان: ۱۹۸ برای توضیحات بیشتر رک. نغزگوی کهن ۱۳۸۷).

۷. نتیجه‌گیری

علیرغم از بین رفتن تعدادی از وندهای تصریفی از ساختمان فعل، از پایان دوره کلاسیک فارسی به بعد هیچ‌وند تصریفی به ساختمان فعل فارسی معیار اضافه نشده است. علاوه بر این بعضی از امکانات تصریفی با کاهش کاربرد مواجه بوده‌اند؛ به عبارتی دستگاه تصریف فارسی رو به سادگی گذاشته است. در عوض حداقل یک امکان دستوری تحلیلی به ساختمان فعل فارسی اضافه شده است. همه این شواهد می‌تواند مؤید تحلیلی‌تر شدن زبان فارسی باشد.

پانوشته‌ها:

۱- در دستورهای سنتی این پسوند «یاء مجهول» نامیده شده و به اقسامی تقسیم گردیده است، مانند یای شرطی، استمراری، تمنی و ترجی (رک. بهار، ج ۱، ۱۳۷۵، ۳۴۶-۳۵۲). اکثر این تقسیم‌بندی‌ها بر اساس گفته‌های قدما است، چنانکه صاحب المعجم (ص ۲۴۸) در این باره می‌نویسد:

«حرف شرط و جزا - و آن یائی است ملینه کی در اواخر افعال معنی شرط و جزا دهد چنانک اگر بخواستمی بدادمی اگر بفروختی بخردمی، و در صیغت تمنی نیز بیاید چنانک کاش بیامدی کاشکی چنین بوذی».

۲- هنوز هم این گونه استعمال در بعضی از گویش‌ها دیده می‌شود، مثلاً صادقی (۱۳۷۰: ۱۴۲) در نقد کتاب *ساوه‌نامه* می‌نویسد: "[در گویش ساوه] ماضی مطلق و مصدر با پیشوند «پ-» به کار می‌روند، مگر در افعالی که پیشوند آنها «ها» است: "بمردن (مردن)، برفتن (رفتن)".

۳- کاربرد «می-» و «پ-» با فعل امر در یک جمله واحد: تو با داراب بنشین و خوش می‌خور و خوش می‌باش که حق تست (طرسوسی، دارابنامه، ۲۱۵). مؤلفان متقدم نیز به کاربرد هر دو صورت «می-» و «پ-» در امر اشاره کرده اند. شمس قیس رازی در این زمینه می‌نویسد: "در صحیح لغت دری بین و دان و شنو و کوی در اوامر صحیحه نیست الا کی [چیزی دیگر] باوّل آن در آرند(جنانک) ببین و بدان و بشنو و بکو یا کویند می‌بین و می‌دان و می‌شنو" (قیس، معجم، ۲۱۰ - ۲۰۹)

کتابنامه

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن. (۱۳۲۰) *تاریخ طبرستان*. تصحیح عباس اقبال به اهتمام محمد رمضان. تهران: کلاله خاور.
- ابوالفتوح رازی. (۱۳۶۹) *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن مشهور به تفسیر ابوالفتوح رازی*. به تصحیح محمد جعفر یاحقی، محمد مهدی ناصح. مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۷۵) *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
- اتابک الجوینی، مؤید الدوله منتخب‌الدین بدیع‌قزوینی. (۱۳۲۹) *عَتَبَةُ الْکُتُبِ (مجموعه مراسلات دیوان سلطان سنجر)*. به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال. شرکت سهامی چاپ.
- ارجانی، فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب. (۱۳۴۷) *سمک عیار*. با مقدمه و تصحیح دکتر پرویز ناتل خانلری. چاپ سوم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- افشار، ایرج [به کوشش]. (۱۳۴۶) *اسکندرنامه، روایت فارسی کالیستنس دروغین*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- بخاری، محمد بن عبدالله [مترجم]. (۱۳۶۹) *داستانهای بیدپای*. به تصحیح پرویز ناتل خانلری - محمد روشن. چاپ دوم. تهران: انتشارات خوارزمی.
- بلخی، قاضی حمید‌الدین عمر بن محمود. (۱۳۳۹) *مقامات حمیدی*، به سعی سید علی اکبر ابرقوئی. کتابفروشی تأیید.
- بهار، محمد تقی [مصحح]. (۱۳۱۸) *مجمل التواریخ و القصص*. طهران: به همت محمد رمضان.
- _____ (۱۳۷۵) *سبک‌شناسی*. ۳ جلد. چاپ هشتم. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- جرجانی، اسمعیل بن حسن. (۱۳۴۴) *ذخیره خوارزمشاهی*. (جلد اول). به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه و ایرج افشار. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- جرفادقانی، ابوالشرف ناصح بن ظفر [مترجم]. (۱۳۴۵) *ترجمه تاریخ یمینی، به انضمام خاتمه یمینی یا حوادث یمینی*. به اهتمام دکتر جعفر شعار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.
- دانش‌پژوه، محمد تقی [به تصحیح]. (۱۳۴۵) *یواقیت العلوم و دراری النجوم*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

دقایقی مروزی، شمس الدین محمد. (۱۳۴۵) *بختیارنامه*. به اهتمام و تصحیح ذبیح الله صفا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

راوندی، محمد بن علی بن سلیمان. (۱۳۳۳) *راحه الصدور و آیه السرور*. بسعی و تصحیح محمد اقبال، بانضمام حواشی و فهارس با تصحیحات لازم توسط مجتبی مینوی. تهران: موسسه مطبوعاتی امیر کبیر.

رشید الدین مبدی، ابوالفضل. (۱۳۳۱) *کشف الاسرار و عده الابرار* (معروف بتفسیر خواجه عبدالله انصاری)، تصحیح علی اصغر حکمت. تهران: مطبعه مجلس.

زیدری نسوی، شهاب الدین محمد خرندزی. (۱۳۴۳) *نفثه المصنور*. تصحیح و توضیح دکتر امیرحسن یزدگردی. تهران: انتشارات اداره کل نگارش وزارت آموزش و پرورش.

سعدی شیرازی، مصلح الدین ابو محمد عبدالله بن مشرف بن مصلح بن مشرف. (۱۳۴۵) *گلستان سعدی*. به کوشش سعید نفیسی. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی فروغی.

صادقی، علی اشرف. (۱۳۵۰) "زبان تفسیر قرآن پاک". *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران* ۷۷: ۶۵-۴۱.

_____ (۱۳۵۷) *تکوین زبان فارسی*. دانشگاه آزاد ایران.

_____ (۱۳۷۰) "نقد کتاب ساوه نامه". *مجله زبانشناسی* ۱۵ و ۱۶: ۱۴۳-۱۴۰.

طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی. (۱۳۵۶) *دارابنامه طرسوسی*. جلد اول. چاپ دوم. به کوشش ذبیح الله صفا. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی بن محمد. (۱۹۴۸) *سندباد نامه*. باهتمام و تصحیح و حواشی احمد آتش. استانبول: چاپخانه وزارت فرهنگ.

عطار نیشابوری، شیخ ابی حامد محمد بن ابی بکر ابراهیم فرید الدین. [بی تا] *تذکره الاولیاء*. تاریخ تالیف: سده ششم هجری. با مقدمه میرزا محمد خان قزوینی از روی چاپ نیکلسون. نیمه اول و دوم کتاب. چاپ پنجم. تهران.

عوفی، سدیدالدین محمد. (۱۳۷۴) *جوامع الحکایات و لوامع الروایات*. به کوشش دکتر جعفر شعار. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

عوفی، محمد. (۱۳۳۵) *لباب الالباب*. از روی چاپ اروپا که پروفیسور ادوارد براون و علامه قزوینی تصحیح کرده‌اند با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل به کوشش سعید نفیسی. تهران: کتابخانه حاج علی علمی.

غزنوی، خواجه سدیدالدین محمد. (۱۳۴۰) *مقامات ژنده پیل (احمد جام)*. به کوشش دکتر حشمت الله موید سندجی. طهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

فرشیدورد، خسرو. (۱۳۵۲) "پیشوند می و تحول آن در زبان فارسی" *ارمغان* ۵-۸: ۴۸۳-۴۸۸.

- قزوینی الرّازی، نصیر الدین ابی الرشید عبدالجلیل ابن ابی‌الحسین بن ابی‌الفضل. [بی تا] کتاب *النقص*، معروف به *بعض مثالب التّواصب فی نقض بعض فضایح الرّوافص*. با مقدمه و تعلیق و مقابله و تصحیح سید جمال الدین حسینی ارموی معروف به محدّث. [بی جا]: چاپخانه سپهر.
- قیس الرّازی، شمس الدین محمد. [بی تا]. *المعجم فی معاییر اشعار العجم*. به تصحیح علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه قدیمی و تصحیح مدرس رضوی. تهران: کتابفروشی تهران.
- لازار، ژیلبر. (۱۳۴۰) "لهجه شناسی زبان فارسی از روی متون سده دهم و یازدهم میلادی". *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز* ۵۷: ۱۴۵-۱۲۹.
- _____ (۱۳۸۳) "فارسی". *راهنمای زبانهای ایرانی، زبانهای ایرانی نو*. جلد دوم، ویراستار رودیگر اشمیت، ترجمه فارسی زیر نظر حسن رضائی باغ‌بیدی. ۴۸۳-۴۳۷. تهران: انتشارات ققنوس.
- منشی، نصرالله بن محمد بن عبدالحمید [ترجمه و نگارش]. (۱۳۲۸) *کلیله و دمنه*. به اهتمام و تصحیح و حواشی عبدالعظیم قریب. چاپ ششم. مطابق ۱۳۶۸ قمری. طهران: چاپ علمی.
- میهنی، محمد بن عبدالخالق. (۱۳۷۵) *دستور دبیری*. به تصحیح سید علی رضوی بهابادی. یزد: انتشارات بهاباد.
- میهنی، محمد بن منور بن ابی سعد بن ابی طاهر بی ابی سعید. (۱۳۶۶) *اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی. بخش اول. چاپ اول. تهران: آگاه.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۴) *تاریخ زبان فارسی*. ۳ جلد. چاپ پنجم. تهران: نشر سیمرخ.
- نجفی، ابوالحسن. (۱۳۷۸) *فرهنگ فارسی عامیانه*. دو جلد. تهران: انتشارات نیلوفر.
- نجم رازی. (۱۳۵۲) *مرصاد العباد*، به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.
- نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر. (۱۳۵۱) *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی. تلخیص محمد بن زفر بن عمر. تصحیح و تحشیه مدرس رضوی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- نسفی، امام ابوحفص نجم الدین عمر بن محمد. (۱۳۶۲) *تفسیر نسفی*، ترجمه ای کهن به فارسی موزون و مسجع به ضمیمه آیات. به تصحیح دکتر عزیزالله جوینی. نسخه محفوظ در کتابخانه آستان قدس رضوی.
- نصیرالدین طوسی. (۱۳۷۰) *معیار الاشعار*، افسط طبع معروف مرحوم نجم الدوله، در کتاب: شعر و شاعری در آثار خواجه نصیرالدین طوسی. به انضمام مجموعه اشعار فارسی خواجه نصیر. مصحح معظمه اقبالی (اعظم). چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نظامی عروضی سمرقندی. (۱۳۳۳) *چهار مقاله*. طبق نسخه‌های که به تصحیح محمد قزوینی در سال ۱۳۲۷. با تصحیح مجدد و شرح لغات و عبادات و توضیح نکات ادبی به کوشش محمد معین. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی زوار.
- نغزگوی کهن، مهرداد. (۱۳۷۸) *بررسی زبانشناختی متون مشهور قرن های ششم و هفتم هجری*. پایان نامه دکتری. دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.

_____ (۱۳۸۲) "دستگاه فعل در گویش دشتی با نگاهی به فارسی میانه، جدید، و نو". جشن‌نامه دکتر علی اشرف صادقی. به همت امید طبیب زاده. ۳۷۹-۴۰۹. تهران: انتشارات هرمس.

_____ (۱۳۸۶) "فارسی یهودی". بخارا. ۶۳: ۲۵۳-۲۴۳.

_____ (۱۳۸۷) "بررسی فرایند دستوری شدگی در فارسی جدید". دستور، ویژه نامه فرهنگستان (۴: ۳-۲۴).

نیشابوری، معین الدین محمد بن محمود. (۱۳۵۲) *تفسیر بصائر یمینی*. جلد اول. به تصحیح دکتر علی رواقی. چاپ دوم. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

واعظ بلخی، شیخ الاسلام صفی المله و الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود. (۱۳۵۰) *فضائل بلخ*، ترجمه از عربی به فارسی از عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی. به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

یاحقی، محمد جعفر [به کوشش]. (۱۳۶۴) *ترجمه قرآن ری نسخه مورخ ۵۵۶*. چاپ نخست. تهران: موسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.

Bauer, Laurie. (2004.) *Morphological Productivity*. Cambridge: Cambridge University press.

Booij, Geert. (2005) *The grammar of Words*. Oxford: Oxford University Press.

Dehghan, Iraj. (1972) "Dâštan as an auxiliary in contemporary Persian". *Archiv Orientalní* 40: 198-205.

Haspelmath, Martin. (2002) *Understanding Morphology*. London: Arnold.

Hopper P. J. & Traugott E. C. (2003) *Grammaticalization*. 2nd edn. Cambridge: Cambridge University Press.

Jensen, Hans. (1931) *Neupersische Grammatik, Mit Berücksichtigung der Historischen Entwicklung*. Heidelberg: Carl Winter's Universitätsbuchhandlung.

Lazard, Gilbert. (1963) *La Langue des Plus Anciens Monuments de la Prose Persane*. Paris: Librairie C. Klincksieck.

Plag, Ingo. (2003) *Word-formation in English*. Cambridge: Cambridge University Press.

Schmitt, Rudiger. (2000) *Die iranischen Sprachen in Geschichte und Gegenwart*. Wiesbaden: Reichert Verlag.

Wischer, I. (2006) "Grammaticalization". *Encyclopedia of language and linguistics*. Keith Brown (Ed.). 2nd Edition. Vol. Elsevier. 129-136.

